



۳۴۶

کسروی و مخدوشگری در اندیشه اسلامی محمد جواد صاحبی

(به نقل از: کیهان فرهنگی، سال اول، شماره ۱۱، بهمن ماه ۱۳۶۳، صفحات ۲۶ تا ۳۸)

مذکور، چون وضع حکومت مسرکزی خسوب نيسود باحکومت مزبور مخالف نمود ودرعين حال از نفوذ کمونيسم جلوگیری می کرد!

رفتار خیابانی نتیجه‌هایی در پی داشت. زیرا هم انگلیسها و هم دولت ایران بسه بسیم افتادند و به چاره‌جویی‌هایی برخاستند. آنکه انگلیسها بودند مسجرادموند رئیس اداره سیاسی ایشان، از قزوین به تبریز آمد و زمستانی در ایستجا می‌نمود تا دوباره بازگشت. عنوان این دیدن حال آذربایجان از نزدیک بود، ولی راستی آن است که مسجرادموند می‌خواست با پیش گرفتن یک راهسی جلوگیری از جنبش بشلشویکی در آذربایجان بکنند او چنین می‌خواست که اگر بتواند کسانی را در برابر خیابانی برانگیزد و او را براندازد...

مسجرادموند را یکی از کسانی که دید من بودم، در آن روزها من پاکستانی از پاران به دبه فخرآباد دزدو فرسخی شهر رفته بودم، چون بازگشتم گارتنی دهم به خانمان داده و چنین نوشته:

«مسجرادموند رئیس اداره سیاسی انگلیس به تبریز آمده، خواهشند است با شما ملاقاتی کنند و چون موضوع گارهای آذربایجان است، دعوت را اجابت فرمایید».

من همان روز به کونسولگری رفته و مسجرادموند را با بودن کابینت کرت که او نیز یکی از کارکنان سیاسی انگلیسی می‌بود و به تازگی گارهایی در کردستان کرده بنام گردیده بود، دیدار کردم. مسجرادموند با زبان ساده‌ای انگیزه آمدن خود را به آذربایجان باز نمود، سپس گفت: «چون شنیدم شما دارای دستای همید که دشمنی با خیابانی می‌نمایید، می‌خواهم پرسیم: آیا شما توانید، اگر کمکی هم دولت کند با خیابانی به نبرد برخیزید و او را براندازید؟» پرس گفتم: شما چون با زبان بسیار ساده پرسیدید من هم با زبان بسیار ساده پاسخ می‌دهم: ما چنان کاری نتوانیم، زیرا نخست همراهان ما بیشترشان کسان بازاریند و شایای زده‌خورد و بی‌کار نمی‌باشند، دوم ما دسته خود را همان روز نخست خیزش خیابانی، پراکنده گردانیدیم و سوم ما در همان می‌بود، سوم خیابانی چون به نام آذربایجان برخاسته ما دوست نمی‌داریم در این خیزش با او به نبرد پردازیم.

با خشودی این سخنان مرا شنید. سپس چیزهایی نیز من از او پرسیدم و همه را پاسخ گفت، و با یک خشودی از هم جدا شدیم.

همان روز کرملانی حسین آقافشنگچی که نماینده و نوق الدوله در آذربایجان می‌بود با من دیدار کرده چنین گفت: «باز رئیس الوزرا تلگراف رمزی رسیده که می‌باید با شما گفتگو کنیم، اگر شما بتوانید با خیابانی به نبرد برخیزید و جنبشی از خود نمایید، دولت هر اندازه پول بخواهد به شما خواهد رساند. و آنگاه از بیرون دسته‌های سواره به یاری شما خواهد آمد.» گفتم: ما چنین کاری نتوانیم و نمی‌خواهیم به گفتگویش پردازیم.

کسروی آنطور که خود اقرار می‌کند، مرد مبارزه با خیابانی نبوده، از این رو در برابر پیشنهادات عوامل استعمار و استبداد طفره می‌رفته، اما از سویی دیگر در پی آن بوده که دیگران را به این کار وادار کند چنانکه برای سرکوب کردن خیابانی با چهارش دیگر همدست شده و از عین الدوله استمداد می‌جسته است کسروی این جریان را چنین روایت می‌کند:

«با این کمی، روانه عالی قاپو شدیم و چون به آنجا

مذکور، چون وضع حکومت مسرکزی خسوب نيسود باحکومت مزبور مخالف نمود ودرعين حال از نفوذ کمونيسم جلوگیری می کرد!

کسروی با اینکه خود بدین موارد معترف بود در باره خیابانی و قیام او می‌نویسد:

«خیابانی، همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و سگانه راه آن را بدست آوردن سرورشته داری»

می‌شناخت، که ادراکات را به هم زند و از نوسازد و قانونها را دیگر گرداند، چنانکه در همین هنگام مسیرزا کوچک‌خان در جنگل به همین لوزو می‌کوشید. آنان نیکی ایران را جز از این راه نمی‌دانستند!

«راستی این است که خیابانی گرایش به بشلشویکیا نمی‌داشت و جز در پی اندیشه خود نمی‌بود!»

در چنین شرایطی که خیابانی با سه جبهه استعمار انگلیس، روس و استبداد داخلی در گیر بود، کسروی به مخالفت شدید علیه او بر می‌خیزد و با عده‌ای همدست گشته، در سر راه وی مزاحمت‌هایی ایجاد می‌کنند که نخست مخالفت خویش را به گونه انتقاد و اعتراض بیان داشته و آن گونه که خود روایت کرده است در جلسه‌ای خیابانی را به استهزا می‌گیرد، از این رو شیخ برآشفته و با خشم چنین می‌گوید: «من از سر توجع چندان بدم نیاید که از جوان فصول»

کسروی می‌گوید: چون من خشمناک می‌بودم، خودداری نتوانسته باشم دادم: «من هم از سر توجع چندان بدم نیاید که از شیخ متعددی» از این جمله‌ها نشست بهم خورد، برخاستم و این آخرین دیدار من و خیابانی بود. من اینک خستونم که بدکردم و این جمله آخری را گفتم. خیابانی هیچ‌ده و هفده سال بزرگتر از من می‌بود و مرا آن شایستی که در برابر جمله زنده‌اویه خاموشی گزایم، ولی جوانی و تندی سببها، رشته را از دست من گرفت. «کسروی» انقدر به این مخالفت خود ادامه می‌دهد که بیگانگان از جمله استعمار انگلیس در او طمع می‌کنند و برای از بسای



کسروی و محدودشگری در اندیشه اسلامی

به مناسبت سالروز شهادت شهید نواب صفوی و یاران وفادارش و نیز همزمانی این ایام با انتشار مجدد تاریخ مشروطه احمد کسروی

محمد جواد صاحبی

xalvat.com

احمد کسروی، فرزند حاجی میرقاسم تبریزی، به سال ۱۲۶۹ (ش) در تبریز بدنیا آمد، وی پس از گذراندن مقداری از تحصیلات قدیم و جدید پایه صحفه فعالیت‌های اجتماعی گذاشت. نخست شغل آموزگاری را در مدرسه آمریکایی تبریز - موریهال اسکول - انتخاب کرد، در سال ۱۲۹۵ به قفقاز رفت و مدتی در تغلیس اقامت گزید، در این شهر با روشنفکران روسی، آلمانی، گرجی و ترک نیز آشنا شد و کتابها و نشریاتی مطالعه کرد، پس از مدتی به تبریز بازگشت و به کار خود در مدرسه آمریکایی آنجا ادامه داد و با نهضت شیخ محمد خیابانی همراه گشته، اما دیری نپایید که بسا او اختلاف نظر پیدا کرد و از وی برید و دایره‌سنه جدیدی به نام «تنقیدین» برآه انداخت.

کسروی و قیام خیابانی

روز شانزدهم رجب ۱۳۲۸ هـ. ق. - ۱۷ فروردین ۱۳۹۹ ش - در تبریز قیام مسلحانه برضد دولت ارتجاعی، و نوق الدوله و امپریالیستهای انگلیسی آغاز شد و به دیگر شهرستانهای آذربایجان سرایت کرد. انقلابیون به رهبری شیخ محمد خیابانی ادارات دولتی را بایسه تصرف در آورده نام استان آذربایجان را «آزادستان» نهادند. خیابانی در جنگ جهانی اول در برابر فشار روسهای تزاری ایستادگی کرد و پس از جنگ

در آمدیم، همگی دانستیم به کار بیهودهای برخاسته‌ایم. در عسالی قابو چیزی که مایه امیدوی برای ما باشد نمودار نمی‌بود و چشمان جز به عین الدونه هشتادسالة افسرده و پسرش شمس‌الملک و جنس‌دستی از پیرامون‌نشان که بیکارگی از سر و روی همگیشان می‌بارید نمی‌افتاد. عین‌الدوله در برابر سخنان ما با یک افسردگی چنین پاسخ داد:

«من از دولت بولی خواستام، تا آن نزد به هیچ کاری دست نتوانم زد» و با زبان حال فهمانید که نگهداری از ما نخواهد کرد.»

البته کسروی برای نوجوه کسردار خویش از خیابانی این‌گونه انتقاد می‌کند: «خیابانی چه می‌خواست و چرا برخاست؟... این پرسشی است که می‌باید همراهان خیابانی پاسخ دهند، زیرا باوی همدستی می‌بودند، ولی از آنان نیز پاسخ درستی در این باره نخواهیم شنید، زیرا خیابانی به آنان نیز سخن روشنی نگفته بوده و اگر به برخی هم گفته بوده تاکنون به آشکاره نیارده‌اند.» اما کسروی بلافاصله می‌افزاید: «آنچه ما می‌توانیم گفت این است که خیابانی همچون بسیاری دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و یگانه راه آن را بدست آوردن سر رشته‌داری (حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند و از نوسازد و قانونها را بگر گرداند.» در حقیقت این بهترین جوابی است که کسروی به سؤال خویش می‌دهد و بعد چندانتقاد دیگر مطرح می‌سازد و چنین می‌نگارد: «از آن سوی، خیابانی این کار را تنها با دست خود می‌خواست و کسی را با خود به همبازی نمی‌پذیرفت. نیز خواهیم دید که یک راه روشنی در اندیشه نمی‌داشت و چنین می‌دانست که چون نرومند گردد و رشته را بدست آورد، هر نیکی را که بخواهد در توده پدید خواهد آورد.»

استاد محمدرها حکیمی در پاسخ این انتقاد کسروی چنین می‌نویسد: و اما در چندمورد این اظهارات جای نظر است:

الف- مرفوم شده است: «این کار را تنها با دست خود می‌خواست...»

نقل کردیم که خیابانی، پس از آگاهی از جریان جنگل، حاجی اخوند را به نزد میرزا کوچک گسیل می‌دارد، برای طلب ارتباط و همکاری، و این نقش نظریه‌یالاست، زیرا خیابانی با توجه به شخصیت و اهداف میرزا کوچک خان او را به همکاری دعوت کرده است، و به حتم این تصور را داشته است که ممکن است مبارز مسلحی چون میرزا کوچک خان زمام همه نهضت را بدست گیرد و سردار کل شود و خیابانی خود به صورت یک متفکر و روحانی در هیئت رهبری نهضت درآید. با این وصف، از ایجاد ارتباط با جنگل ابا نوزیده است.

پاسخ دیگر اینکه ممکن است خیابانی، در آن اطراف، کسی را که از هر جهت شایسته باشد که کار جنبش را به او سپارد نمی‌شناخته است، از این رو وظیفه خود می‌دانسته است که با ایجاد وحدت در رهبری، نهضت را اداره کند.

ب- «و کسی را با خود به همبازی نمی‌پذیرد» می‌دانیم که در آن ایام کسانی از سوی کشورهای بیگانه در ایران بوده‌اند و در نهضتها دخالت مستقیم می‌کرده‌اند. خیابانی خوب درک می‌کرده است که اگر لحظه‌ای غافل شود ممکن است کار رهبری به دست آن کسان افتد، و آن کوششها و تلاشها به زبان اسلام و ایران تمام شود. چنانکه می‌بینیم که در شرح حال وی، آشکارا نوشته‌اند: «از نفیود کمونیسم جلوگیری می‌کرد» و خود کسروی نوشته است: «راستی این است که خیابانی گرایش به بشوکیا نمی‌داشت و جز در پی اندیشه‌های خود نمی‌بود». بنابراین فلسفه وی: در

اینکه کسی را به انبازی خویش، در ادامه رهبری نهضت نمی‌پذیرفته است - البته اگر این سخن را بپذیریم - خوب روشن است.

ج- «... یک راه روشنی در اندیشه نمی‌داشت» این تعبیر مایه شگفتی است.

یک روحانی انقلابی و یک مجاهد اسلامی، و یک رهبر قرآنی، چه راه روشنی باید در اندیشه می‌داشته باشد جز استقرار بخشیدن به احکام اسلام و بسط عدالت قرآن؟

هویت شیخ محمد خیابانی، خود راسم و نمودار اندیشه او بوده است، و جهت او را در جنبش اصلاحی وی تقان می‌داده است و برای پاران او و مردم فراوان که به دنبال او می‌رفته‌اند، روشن بوده است که خیابانی می‌خواهد یا از بین بردن نفوذ بیگانگان، و قطع کردن دست خائنان داخلی، و دادن جهت اجتماعی و اصلاحی به جامعه به طرف یک حکومت ملی- اسلامی گام بردارد و از این رو، هم خود می‌دانسته است و هم پاران او می‌دانسته‌اند که هفتی رشته را به دست آورد، هر نیکی را که بخواهد (و موافق احکام اسلام و توابع قرآن تشخیص دهد)، در توده پدید خواهد آورد. پس آشکار است که اندیشه و راه و هدف خیابانی روشن بوده و این دوستان غسل و یساران تبسمه راه و انقلابی‌نمایان بی‌شهامت بودند که او را تنها گذارده و برای از پشت خنجر زند به خیابانی، با عین‌الدوله مستبد و خونریز ساخت و پاخت کرده و با رفتار کینه‌توزانه خویش، موجب چشمداشت دشمنان خارجی و مستبدان داخلی می‌شدند پس‌دین‌گونه توسط‌های می‌کردند که رهبری ملی و مذهبی چون خیابانی، فراغ خاطر را از دست داده و به جای کنترل حرکات دشمن، لبروهای خویش را برای زیر نظر داشتن رفتار مشکوک منافقان دوست‌نما، بکار می‌گیرد. چنانکه کسروی خویش چنین گواهی می‌دهد: «چون گماشتگانی از خیابانی همیشه در دنبال‌های بودند تا خانه گامی بیرون می‌گذاردم.»

کسروی و پاک‌زانی

پس از کودتای ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۰۹ کسروی در دستگاه قضایی حکومت رضایت، سمت‌های متعددی را پذیرا شد و بعد هم بعنوان وکیل دادگستری به کار خویش ادامه داد. در همین دوره سوه که مجلات و کتابهای زیادی از جانب وی انتشار یافت و در آنها برداشتهای خود را راجع به مذهب‌سیاست و اجتماع بیان داشت.

بی‌تردید فضای مسموم عصر رضایتی که در واقع عصر دین‌زدایی و فرهنگ‌زدایی بشمار می‌آید، در بینش کسروی مؤثر بوده است. مضافاً به اینکه کسروی از دوران کودکی، در خانواده‌های بزرگ شده بود که پدرش بعنوان مربی نخستین او، تا آخر عمر با مراسم و شعائر مذهبی و عالمان اسلامی مخالفت می‌ورزید و پس از آن در محیط اجتماعی مشروطه و نمایی فرهنگی بیگانه، نشو و نما یافته، از اسی رو کردار و گفتار او مسئول چنان شرایط و اوضاعی است. کسروی حرکت جدیدی را در دو جنبه مذهبی و فرهنگی با دو شعار «پاکدینی» و «پاک‌زانی» آغاز کرد.

پاک‌زانی در بیان کسروی عبارت بود از زدودن کلیه واژه‌ها و اصطلاحات تازه از زبان فارسی، شکی نیست که این مسئله از آنجا در خور اهمیت و توجه است که فرهنگ اسلامی- ایرانی، آمیخته است با زبان و ادبیات عرب، از این رو هر گونه کوششی برای منزوی کردن و متروک ساختن ادبیات عرب، بهره‌گیری نسلهای بعدی را از متون و آثار گدشگان و منابع و مأخذ فرهنگی و مذهبی دشوار و یکنه غیرممکن می‌سازد و از این جهت زمینه مساعدی برای مسخ و تحریف مکتب بوجود می‌آورد، لذا سید جمال‌الدین

اسدآبادی در این باره می‌گوید:

«هر مثنی که زبان خود را فراموش کند، تاریخ خود را گم کرده و عظمت خویش را از دست داده و برای همیشه دربندگی و اسارت باقی خواهد ماند.»

کسروی آشنای به مفاهیم مذهبی و ذخایر فرهنگی و ادبی بود و از باب اینکه وجودزدی یا چراغ‌آید گزیده‌تر برد کالا» ضربه کاری‌تسری از دیگران می‌توانست وارد کند، کتابسوزی او یک حرکت ضدفرهنگی جنون‌آمیز بود، خود او می‌گوید: «من آشکارا می‌گویم بسیاری از کتابهایی که نزد دیگران ارجمند است، ما آن را به آتش می‌اندازیم اینست کتابهای روی میز چیده شده، در میان آنها گلستان و بوستان سعدی، دیوان حافظ و صفاتیح‌السیحان و مانند اینها هست و همه اینها در خور آتش است.»

کسروی و پاک‌دینی

کسروی با تمام مذاهب الهی به مخالفت و ستیز برخاست و بویژه همه مقدسات و معتقدات اسلامی و شیعی را به مسخره گرفت، او تنها با خرافه‌هایی که به نام مذهب ممکن است رایج باشد مخالفت نوزید، و تنها از آن دسته از عقاید و احکام تبعیدی انتقاد نمی‌کرد، تنها به انزواطلبی و صوفیگری و درویش‌مآبی و ریاکاری و سوءاستفاده از احسانات مذهبی نمی‌تاخت. بلکه به اسلام بعنوان یک مکتب و طرز فکری که با حکومت‌های فاسد و جالو به ستیز برمی‌خیزد و می‌خواهد با تشکیل یک نظام حکومتی صالح و عدالتخواه، جامعه بشری را به صلاح آورد، حمله می‌برد چنانکه او در این باره می‌نویسد:

و شما نیک می‌دانید که داستان ولایت یا حکومت در کیش شیعی چه عنوانی می‌دارد. از روی آن کیش، حکومت از آن امام است و چون او ناپیداست، فقیهان یا مجتهدان جانشینان اویند (که حکومت از آن ایشانست) به همین عنوان ملایان «سهم امام» می‌گیرند، در کسار «صفیبر» دست می‌سازند، زمین‌های «مجهول المالک» یا «وسی‌مالک» را می‌فروشند، به همین عنوان دولتهای (جسائر) را «غاصب» می‌دانند و مالیات دادن و به سرسازی رفتن (در آن حکومتها) را حرام می‌شمارند.

به همین عنوان میرزای قسی عمارتهای دولتی را به فتح‌ملیشاه به اجاره داده بود. به همین عنوان بسیاری از سران اداره‌ها در تهران و دیگر جاها بولی را که ماهانه از دولت (شاه) می‌گیرند حرام می‌شمارند، و برای آنکه حلال باشد از علما اجازه می‌گیرند و با آنرا تقاص می‌کنند، به همین عنوان حاجبها و مشهدها تا می‌توانند از پرداخت مالیات به دولت می‌گریزند، و در این باره دفتر سازی وهر تیرنگ دیگری را سزا می‌شمارند»

کسروی و مصلحان مسلمان

از این رو او با اصلاح‌دینی و مصلحان اسلامی و انقلابی به شدت مخالف بود و می‌گفت شمار باز گرداندن اسلام به گوهر نخستین خود، بی‌معنی است و اگر کسی بگوید: «کوه را بردارم و کنار بگذارم این گفته چندان دروغ و کرافه آمیز نخواهد بود تا گفته اینان (دین را به اصل خویش برگردانیم، این سهانه (برگرداندن اسلام به اصل خود) یک تاریخچه‌ای دارد، و آن اینکه از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ‌محمد (عبده) مفتی مصر، یک عنوان «اصلاح دین» بعیان آمده و نتیجه آن شده که کسانی که از ملایان، به چنان آرزویی افتاده و به کوششهایی، کوششهای بی‌نتیجه‌ای برخاسته‌اند، و بسیاری هم تنها به آرزوی آن بس کرده و عنوان «مصلح» را بخود بسته‌اند بی‌آنکه بکاری پرداختند»

بعین جهت سیدعبده‌الرحمن کواکی را به سبب اینکه برای اصلاح جامعه اسلامی در فکر پدید آوردن



مؤتمراً (کنگره) اسلامی بوده است مورد سرزنش قرار می‌دهد.^{۱۷}

بنابراین کسروی به فرهنگ و مذهب و منصلحان دینی با چنین دیدی نگاه می‌کند، و بی‌تردید این بیش نمی‌تواند در تاریخ‌نگاری او بی‌تأثیر باشد، از این رو باید گفت که کتابهای وی از جهت ثبت وقایع و حوادث، قابل استفاده و استناد بوده، اما از نظر تحلیل و تفسیر خالی از غرض و سلیقه‌های شخصی او نیست.

بجاست در اینجا قضاوت حضرت امام خمینی را بستمون یک‌عالم اسلامی و انقلابی که در آن عصر شاهد حرکت کسروی بوده است از نظر بگذرانیم، معظم‌له در اطلاعاتی که در همان سالها منتشر ساخته‌اند، ضمن محکوم کردن اعمالی رژیم شاه، علما و روحانیان و سخنرانان مذهبی را مورد خطاب قرار می‌دهند و آنها را به قیام علیه دستگاه جبار تحریض می‌کنند و می‌فرمایند:

«هان ای روحانیین اسلامی، ای علمای ربانی!... امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتابهای یک نفر نریزی بی‌سروا را که تمام آئین شما را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب... روحی له الفداء. آن همه جبارتها کرد و هیچ کلمه از شما صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی است که شما را فرا گرفته است.»^{۱۸}

در سال ۵۹ نیز ایشان فرمودند:

«... یک دفعه آدم می‌بیند که کسروی آمد و... صفاتیع الجنان هم جزء کتابهایی بسود که سوزاند، کتابهای عرفانی را هم سوزاند. البته کسروی نویسنده زبردستی بود ولی آخری دیوانه شده بود!

یا یک متری است که این مفر بسیاری از شرقها این طوری است که تا یک چیزی، چهارتا کلمه‌ای یاد می‌گیرند، ادعایشان خیلی بالا می‌شود! کسروی آخر ادعای پیغمبری می‌کرد! نمی‌توانست به آن بالا برسد، آنجا راهی آورد پائین... این آدمی که کتاب صفاتیع الجنان را سوزانده بایک روز (را) برای سوزاندن امثال کتاب صفاتیع الجنان درست کرده بود، این نمی‌دانست در کتاب صفاتیع الجنان چه چیز است.»^{۱۹}

از این جهت بود که روحانی رشید شهید نواب صفوی در نجف از حرکت کسروی احساس خطر کرده و مبارزه با او را یک تکلیف اسلامی تلقی می‌کند، بنابراین حرکت شهید نواب صفوی و پیروانش، بسک خدمت‌رسانی و فرهنگ‌نگی بود، که سر آغاز یک جنبش سیاسی و مذهبی نوین در تاریخ معاصر گردید.

پالویسها:

- ۱- سیری در اندیشه سیاسی کسروی ص ۱۰ تا ۱۲
- ۲- بیدارگران انقلاب قلمه ص ۱۴۲-۱۴۵
- ۳- تاریخ هجده ساله آذربایجان ص ۸۶۵
- ۴- همان کتاب ص ۸۷۴
- ۵- زندگانی من صفحه ۸۳
- ۶- تاریخ هجده ساله آذربایجان ص ۸۷۴-۸۷۶
- ۷- همان کتاب ص ۸۷۸
- ۸- همان کتاب ص ۸۶۵
- ۹- مدرک پیشین
- ۱۰- بیدارگران انقلاب قلمه ص ۱۵۸-۱۶۰
- ۱۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان ص ۸۷۷
- ۱۲- سیری در اندیشه سیاسی کسروی ص ۱۰-۱۲
- ۱۳- سیدجمال الدین اسدآبادی و اندیشه‌های او ص ۱۳۹
- ۱۴- دادگاه ص ۲۴ و ۴۳
- ۱۵- پانسخ به بدخواهان ص ۷
- ۱۶- ماچه می‌خواهیم ص ۱۸۵
- ۱۷- مدرک پیشین ص ۱۵۲
- ۱۸- صحیفه نور اسلامی امام در تاریخ جمادی الاول ۱۳۶۳ قمری ص ۴
- ۱۹- در جستوی راه از کلام امام (سخنرانی امام در ۵۹/۴/۲۰).